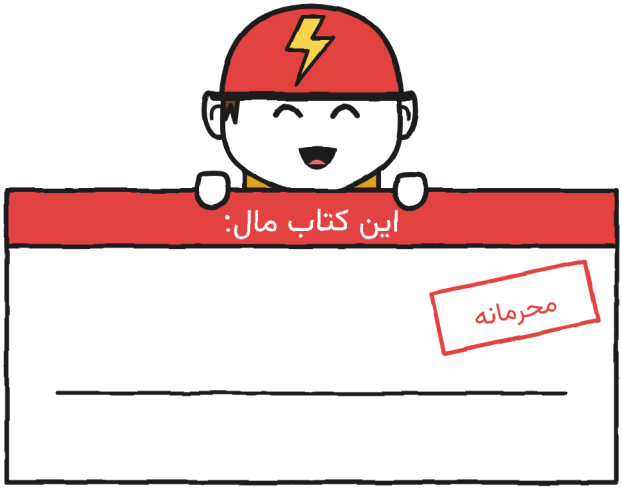



و اول من آن را می‌خوانم. — خ.

اگر این را پیدا کردی، برش گردان. لطفا.

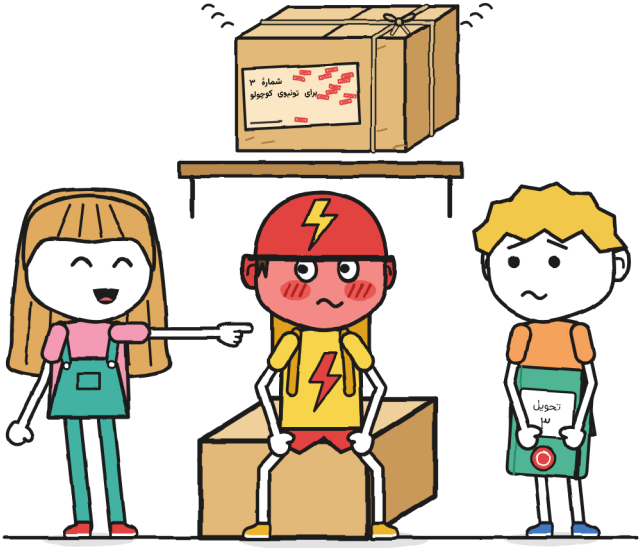
فقط در داستان

این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد: بسته‌های واقعی پرواز نمی‌کنند و برنمی‌گردند. با دوچرخهٔ واقعی، از آخرین صفحه پیروی کن. — خ.

تحویل‌های غیرممکن · 3

# برگشتی، لطفا

LinguAula




(دفتر گاس)

اندازه XL · رمان مصور · +۱۳

تحویل‌های غیرممکن · 3
برگشتی، لطفا

کتاب سوم از این مجموعه. کتاب‌های پیشین: «این بسته گاز می‌گیرد» و «پیش از رعد باز نکنید».

متن و تصویرها: LinguAula

نسخهٔ فارسی: LinguAula

اندازه XL · رمان مصور · +۱۳

چاپ اول: 2026

© 2026 LinguAula · info@linguaula.com

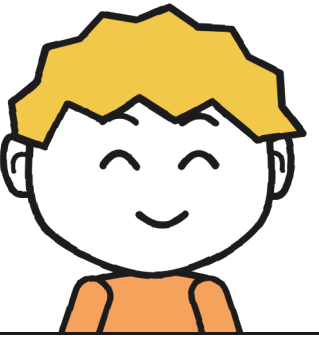
فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

قلم‌ها: Vazirmatn، Aref Ruqaa، Andika، Patrick Hand، Caveat، Courier Prime (مجوز SIL OFL).

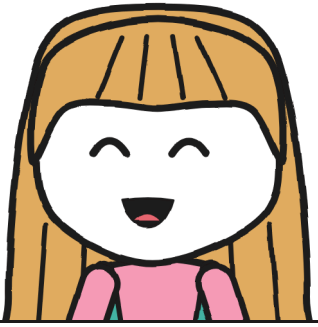
هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

هنگام نوشتن این کتاب هیچ بیکی آسیب ندید. سرخ شدن، چرا. — خ.

# کی کیست؟



گاس. پیک شنبه‌ها. چیزهایی می‌کشد که کسی از او نخواسته. این دفتر مال اوست.



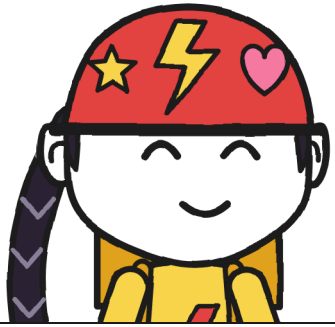
خولیتا. با رنگ سبز می‌نویسد و با «خ.» امضا می‌کند. همیشه می‌داند چطور کمک کند. مشکل همین است.



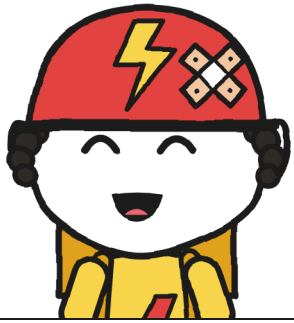
تونیو. با دوچرخه برای برق‌آسا پیک است. در ده دقیقه، وگرنه رایگان. تکه‌تکه سرخ می‌شود.



مارا. صاحب «تحویل‌های غیرممکن». کلاه جادوگر سرش می‌گذارد. بیشتر از آنچه می‌گوید می‌داند.



زوئه. از برق‌آسا. از همه تندتر. او لقب‌ها را می‌گذارد.



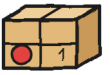
برونو. از برق‌آسا. یک بار پنچر شد. دو سال پیش.




بستهٔ شمارهٔ ۳. وقتی تکانش بدهند صدا می‌کند. روی برچسبش فقط یک اسم نوشته شده است.




ر. بسته‌هایی را می‌فرستد که هیچ‌کس نمی‌تواند تحویل بدهد. هیچ‌کس اسمش را نمی‌گوید.



فصل ۱

# دینگ

دینگ.

صدایی بسیار ریز بود، از آن‌هایی که فقط وقتی شنیده می‌شوند که همهٔ چیزهای دیگر ساکت شده باشند: قاشق چای‌خوری به لبهٔ فنجان، زنگ یک دوچرخهٔ اسباب‌بازی. از قفسهٔ برگشتی‌ها می‌آمد، و ما چهار نفری که در مغازهٔ مارا مانده بودیم آن‌قدر بی‌حرکت ماندیم که افتادن یک جرقه از مُهر هم شنیده می‌شد.

طوفان خیلی وقت بود رفته بود. خولیتا هنوز روی چهارپایهٔ آبی من ایستاده بود، با ماژیک سبز بالای سرش و عدد ۱۸ که تازه کنار ۱۹ خط‌خورده نوشته شده بود. مارا یک دستش را نیمه‌راه کرکره نگه داشته بود. من، که حتی در بهترین لحظه‌ها نمی‌دانم با دست‌هایم چه کنم، هیچ کاری با آن‌ها نکردم.

شمارهٔ ۳ بود. و تونیو، که برای برق‌آسا در ده دقیقه تحویل می‌دهد، وگرنه رایگان، به رنگ کلاه ایمنی‌اش درآمد.

دفتر تازه بود. دفتر ۲ در یک طوفان تمام شد؛ این یکی سبز است، در یک گوشه‌اش مُهر مغازه را دارد و قرار بود من با تشریفات آن را افتتاح کنم: عنوان در صفحهٔ اول و یک کلمهٔ تازه.

دفتر تحویل ۳ ۰ مال گاس. محرمانه.

«محرمانه» یعنی اینکه اول من آن را می‌خوانم و به هیچ‌کس نمی‌گویم. — خ.

عنوان را با زبان بیرون‌آمده نوشتم و رفتم پاک‌کن بیاورم، که نکند کج شده باشد. وقتی برگشتم، خولیتا افتتاحش کرده بود.

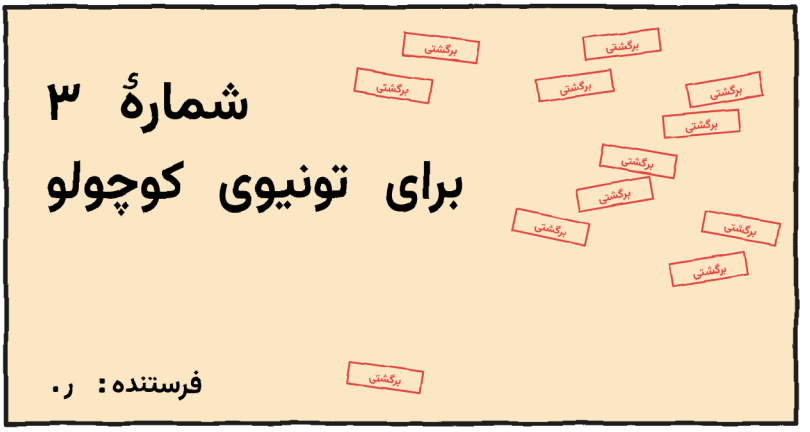
خولیتا گفت: «اول من از آن استفاده کردم تا کمکت کنم. خواهش می‌کنم.»

من از او کمک نخواسته بودم. ولی با خولیتا فرقی نمی‌کند.

بقیه‌اش، برای اینکه شاید روزی کسی آن را بخواند که خولیتا نیست. اسم مغازه «تحویل‌های غیرممکن» است و مال مارا است، که جادوگر است، کلاه بنفش سرش می‌گذارد و مُهری دارد که وقتی زده می‌شود جرقه می‌پراند، با بوی شمع تازه خاموش‌شده. در قفسهٔ سمت چپ برگشتی‌ها را نگه می‌دارد: بسته‌هایی که هیچ‌کس نتوانسته تحویلشان بدهد. فقط یک قانون دارند: اگر کسی که یکی از آن‌ها را می‌گیرد برچسب را با جوهری که پاک نمی‌شود امضا نکند، سپیده‌دم بسته پرواز می‌کند و به قفسه‌اش برمی‌گردد، به‌موقع مثل گربه‌ای که وقت شام آمده. بیست تا بودند، و همیشه یک نفر می‌فرستدشان؛ اسمش ر. است و از او شش سرنخ در دفتر آبی داشتم. من و خولیتا دو تا تحویل داده‌ایم، یک تخم اژدها و چند دانه با پاهای ریشه‌ای که می‌دویدند، و روی دیوار، با خط او و سبز، نوشته است: مانده: ۱۸.

خولیتا همان است که یادداشت‌های سبز می‌نویسد. من گاس هستم، تازه‌وارد محله: بیشتر چیزهای من هنوز توی جعبه است. و تونیو پیک برق‌آسا است، همان که کیف زرد دارد، که شنبه‌ها با ما تنبیهش را می‌گذراند و از طوفان به بعد جای خودش را در مغازه دارد: یک جعبهٔ تحویل که وارونه گذاشته شده، کنار چهارپایه‌ها. مارا بدون هیچ توضیحی آن را برایش گذاشت. گفت: «فعلا.» هیچ‌کس جرئت نکرد بپرسد یک «فعلا» تا کی طول می‌کشد.

شمارهٔ ۳ در ردیف بالای قفسه بود، کنار دو جایی که تخم و دانه‌ها خالی گذاشته بودند، با برچسبی که رو به ما بود. جلو رفتم تا بخوانمش، ایستاده و بدون دست زدن.




سه خط ماشین‌شده: شمارهٔ ۳. برای تونیوی کوچولو. و درست پایین، فرستنده: ر. بین نام و آخرین خط، یک مزرعهٔ کامل کاغذ سفید مانده بود. دور تا دورش، دوازده مُهر «برگشتی». شمردمشان.

خولیتا با یک جهش از چهارپایه پایین آمد و کنار من ایستاد. بلند خواند:

«برای تونی...»

و دهانش را بست.

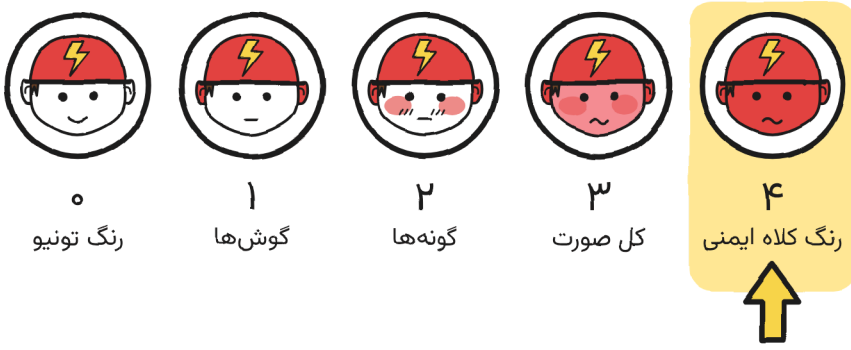
خولیتا هیچ‌وقت وسط یک کلمه ساکت نمی‌شود. به تونیو نگاه کردم و فهمیدم چرا.

*نصفش را خواندم. نصف دیگرش را قورت دادم. — خ.*

بعضی‌ها یکباره سرخ می‌شوند. تونیو نه: تونیو تکه‌تکه سرخ می‌شود. از گوش‌ها شروع کرد. به گونه‌ها رسید. بعد تمام صورتش پر شد، تا بند کلاه

ایمنی، و هنوز یک پلهٔ آخر مانده بود، بدترینش، آن‌جا که صورت و کلاه دیگر از هم تشخیص داده نمی‌شوند. از ماجرای لرزسنج شمارهٔ ۲ به بعد، نمی‌توانم به چیزی که تغییر می‌کند نگاه کنم و برایش مقیاس نسازم، برای همین یادداشتش کردم.

## سرخ‌سنج تونیو




خولیتا دستش را به طرف بسته دراز کرد تا بقیه‌اش را بخواند.

تونیو، خیلی تند، گفت: «آن بسته می‌تواند صبر کند. سال‌هاست صبر می‌کند، مگر نه؟ پس یک روز بیشتر. یا ده روز. برق‌آسا عجله ندارد.»

این اولین بار بود که می‌شنیدم برق‌آسا چنین چیزی می‌گوید.

مارا گفت: «امشب هیچ‌چیز باز نمی‌شود. و به قفسه بدون اجازه دست نمی‌زنیم.»

دست خولیتا در هوا ماند، به اندازهٔ یک انگشت با برچسب فاصله. هیچ‌کس به چیزی دست نزد. و بعد دوباره صدا کرد.

دینگ.

خولیتا، با صدایی که از او سراغ نداشتم، زیادی بلند و زیادی زود، گفت: «در بود!»

در از وقتی ورا رفته بود بسته بود.

وقتی چیزی را نمی‌فهمم، فهرست می‌نویسم. مظنون‌های دینگ:

۱. در. (پیشنهاد خولیتا. بسته، بدون وزش باد و بدون هیچ‌کس که هلش بدهد.)
۲. دوچرخهٔ تونیو، در پیاده‌رو، با زنگ برق‌آسا. (ترینگ می‌کند، نه دینگ. ولی زنگ است.)
۳. قورباغهٔ لاستیکی. (خولیتا همان لحظه تبرئه‌اش کرد. می‌گوید می‌شناسدش.)
۴. شمارهٔ ۳.

شمارهٔ ۳ را آخر گذاشتم، از روی ادب.



برای امتحان کردن به پیاده‌رو رفتم. قورباغه را هم در راه با خودم بردم، چون از مظنون از دور بازجویی نمی‌شود.

دیگر باران نمی‌آمد. خیابان بوی آسفالت خیس می‌داد و هر چالهٔ آب یک چراغ خیابان در خودش داشت. در را باز و بسته کردم: جیییغ. زنگ دوچرخهٔ تونیو را زدم: ترینگ! قورباغه را فشار دادم: جیک.

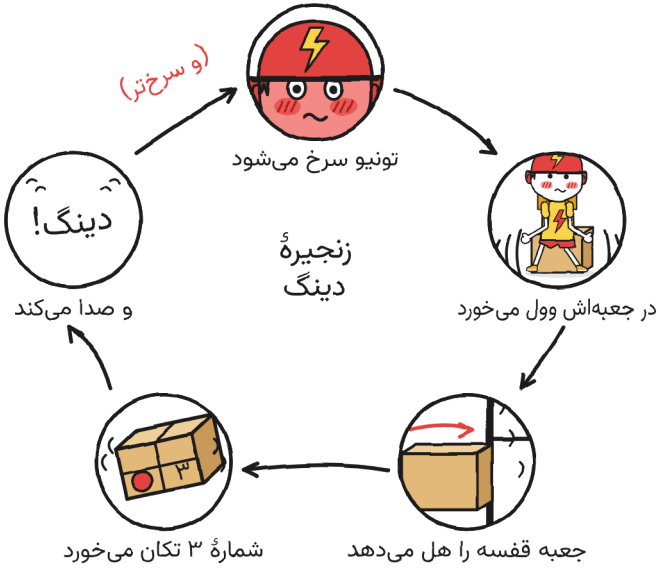
آن طرف شیشه، خولیتا با انگشتش به من می‌گفت نه. با هر صدا همان حرکت، از این طرف به آن طرف، مثل برف‌پاک‌کن ماشین. هیچ‌کدام نبود.

دوباره رفتم تو و قورباغه را روی پیشخوان گذاشتم. تونیو، که دید به او نگاه می‌کنم، در جعبه‌اش وول خورد.

دینگ.

خم شدم. جعبهٔ تونیو به پایهٔ قفسه تکیه داده شده بود.

همان‌جا، زانو زده، کشیدمش و یک دایره درآمد، چون هر قدر می‌چرخاندمش نمی‌توانستم پیدا کنم از کجا شروع می‌شود.




جادو نبود. تونیو بود. توی شمارهٔ ۳ چیزی هست که وقتی تکانش می‌دهند صدا می‌کند.

*مثل خودم. — خ.*

تونیو نگاهم را تا پایهٔ قفسه دنبال کرد، به جعبه‌اش نگاه کرد و تصمیم گرفت بی‌حرکت بماند.

به اندازهٔ یک کش کشیده‌شده دوام آورد.

بی‌حرکت. بعد، بی‌حرکت‌تر: آن‌قدر بی‌حرکت که صدای فکر کردن «بی‌حرکت» از او شنیده می‌شد، با قطره‌ای که از شقیقه‌اش پایین می‌رفت.

خولیتا یک دقیقهٔ تمام بود حرف نزده بود، که برای او مثل نگه داشتن نفس زیر آب است، و دیر یا زود آدم با نزدیک‌ترین چیزی به دهانش بالا می‌آید.

«تونیوی کوچولو کیست؟»

تونیو از جا پرید. جعبه پایهٔ قفسه را هل داد، قفسه لرزید و شمارهٔ ۳ گفت: دینگ! با نیرویی که هیچ دینگی سزاوارش نیست. مارا به سقف نگاه کرد، مثل کسی که تا سه می‌شمارد.

خولیتا گفت: «فقط یک سؤال بود. سؤال‌ها قفسه را هل نمی‌دهند.»

این یکی، چرا.



تونیو، در حالی که به کفش‌هایش نگاه می‌کرد، گفت: «من بودم. وقتی کوچک بودم.»

آن‌قدر آهسته گفت که قورباغه، که روی پیشخوان نزدیک‌تر از من به او بود، بهتر شنید.

خولیتا دهانش را باز کرد. سؤال‌هایش را دیدم که صف بسته بودند، مثل نانوایی یک صبح یکشنبه، اولی دیگر پول به دست. بعد به تونیو نگاه کرد، که هنوز به کفش‌هایش نگاه می‌کرد، و دهانش را بست.

خولیتا گفت: «دیگر نمی‌پرسم.»

برایش سخت بود. از پایش معلوم بود: تق، تق، تق روی کف مغازه.

*سؤال‌هایی که نپرسیدم: نه تا. یادداشتشان کرده‌ام. — خ.*

به مارا گفتم: «و چرا هیچ‌وقت آن را به او نبرده‌ای؟»

مارا گفت: «دوازده بار بردمش.» لازم نشد کسی مُهرها را بشمارد. «برچسب را نگاه کن: نه خیابان، نه شمارهٔ در، نه نام خانوادگی. همهٔ تونیوهای کوچولویی را که پیدا کردم امتحان کردم.»

آن‌ها را از حفظ، با انگشت، می‌شمرد و من همان‌طور که می‌شنیدمشان می‌کشیدمشان. یک قناری، که واقعا اسمش تونیوی کوچولو بود و روی برچسب پا گذاشت: قبول نبود. آقای آنتونیو، ۷۱ ساله، که عینکش را زد، کاغذ را دو بار خواند و گفت «کاش بودم»، و به آن نگاه کرد مثل کسی که به ویترین مغازه نگاه می‌کند. یک قایق کانال که اسمش روی بدنه‌اش نقاشی شده بود، و آن هم امضا نکرد، چون دست ندارد.

تونیوهای کوچولوی مارا




. یک قناری.۱
(روی برچسب پا گذاشت. قبول نیست.)

. آقای آنتونیو، ۷۱ ساله.۲
(«کاش بودم».)

. یک قایق کانال.۳
(دست ندارد.)

خولیتا پرسید: «و تونیو؟»

مارا، در حالی که به او نگاه می‌کرد، گفت: «آخرین باری که امتحان کردم هنوز او را نمی‌شناختم. و کسی هم به من نگفت در بچگی چه صدایش می‌کردند.»

مارا از زیر پیشخوان یک پارچهٔ بنفش درآورد و روی شمارهٔ ۳ انداخت، مثل کسی که قفس طوطی را می‌پوشاند تا بخوابد. بعد از تونیو خواست یک لحظه بلند شود و جعبه‌اش را دو وجب از قفسه دور کرد.

«این‌طوری. حالا هر قدر بخواهی می‌توانی تکان بخوری.»

تونیو می‌توانست برود. دوچرخه‌اش دم در بود: ده دقیقه بعد آن سر محله بود. دوباره نشست.

نمی‌دانم چرا. ولی یادداشتش می‌کنم.

و چون جعبه‌اش پشتی ندارد، برایش یکی کشیدم: بلند، کمی خمیده، با یک بالشتک کوچک، با مداد و خط نقطه‌چین، و زیرش، با حروف ریز: «پشتی (ایدهٔ من)».

*کسی از تو بهتر نخواسته. — خ.*



موقع بستن مغازه، تونیو آخرین نفر ماند و بند کلاه ایمنی‌اش را با کندی‌ای می‌بست که در برق‌آسا تخلف سنگینی بود. مارا چراغ‌ها را یکی یکی خاموش می‌کرد؛ پارچهٔ بنفش هنوز روی بسته بود، در ردیف بالای قفسه.

تونیو گفت: «مارا. فردا می‌آیم دربارهٔ این حرف بزنم. ولی خصوصی.»

مارا، بدون اینکه برگردد، گفت: «این دو نفر مال مغازه‌اند.»

تونیو به ما نگاه کرد. اول به خولیتا؛ بعد به من. روی چهارپایه صاف نشستم.

گفت: «این دو، باشد. ولی هیچ‌کس از برق‌آسا نه.»

بیرون رفت و می‌ان چاله‌های آب دور شد، دوچرخه به دست.

صدای دینگ دیگر صاحب داشت. فقط معلوم نبود صاحبش می‌خواهدش یا نه.

*من الان می‌دانم چطور کلکش کنم. — خ.*

این همان چیزی است که نگرانم می‌کند.

# یک داستان، شش اندازه

این کتاب در شش اندازه هست، برای ۳ تا ۱۶ سال، و به بیش از ۲۰ زبان. XXS، XS، S، M و L داستان را صفحه به صفحه، با همان تصویرها و هر بار با ظرافت‌های بیشتر تعریف می‌کنند؛ XL رمان است: همان داستان، با جایی برای هر چیزی که گاس به آن فکر می‌کند و نمی‌گوید.

سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند:
XXS, pre-A1 · XS, A1 · S, A2 · M, B1 · L, B2 · XL, B2–C1.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان دینگ. — خ.

برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن (با فعالیت‌های اندازهٔ L)